

## تاریخی‌نگری و مرزهای دانش

خداخواست عرب‌صالحی\*

### چکیده:

مقاله حاضر بیانگر تعریف، پیشینه، خاستگاه و دگرگونی‌های معنایی هیستوریسیزم در طی زمان است. سپس در مقام نقد اندیشه تاریخی‌نگر، به تبیین ایده‌های دو منتقد این تفکر یعنی «روی کسوزر» و «کارل پیچ» می‌پردازد. نگارنده نیز معتقد است این نظریه، فاقد بنیانی محکم می‌باشد و از تبیین روشمند مبانی خود ناتوان است. **واژگان کلیدی:** هیستوریسیزم، تاریخ، نیهلیسم، عقل، دانش، فهم.

\* دکترای فلسفه تطبیقی و عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاریخ تأیید: ۸۷/۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۸۷/۳/۱

پرتال جامع علوم انسانی

## طرح مسأله

بحث هیستوریسیزم یا تاریخی‌نگری در فلسفه غرب و خصوصاً سنت فلسفی آلمان، سابق‌های طولانی داشته، به دو قرن پیش برمی‌گردد. این جریان چندی پس از آغاز پیدایش به یک جنبش فکری تبدیل شد و تحقیقات وسیعی را در غرب به خود اختصاص داد. امروزه آثار آن از جمله نسبی‌گرایی در مباحث معرفت‌شناختی هنوز بر فکر فلسفی غرب سایه افکنده است و به‌قول روی کلوزر همچون ویروس «HIV» در حال گسترش است.

دامنه تاریخی‌نگری، کل پدیده‌های تاریخی، افکار، عقاید، معرفت و فهم انسان‌ها را درنوردیده است و در آرای گادامر به ذات وجود فهم و تعقل سرایت می‌کند؛ ديلتای نیز آثار منفی ناشی از تاریخی‌نگری از جمله نسبی‌گرایی را در مقابل آنچه این دیدگاه به انسان هدیه می‌نماید، ناچیز می‌داند. او معتقد است: بصیرت تاریخی به محدود بودن هر پدیده تاریخی، هر موضوع انسانی و اجتماعی و نسبت هر نظریه و اعتقاد، آخرین گام برای رسیدن به آزادی بشر است. او مستقل می‌شود و قدرت مطلق می‌یابد. در قبال نسبیت، انسان به یک نیروی خلاق دست می‌یابد که به‌عنوان ضروری‌ترین حقیقت تاریخی خودنمایی می‌کند؛ همین نیروی خلاق است که تمام مفاهیم جهان طبیعی، جهان اجتماعی، علوم، هنر، عقاید دینی و مذهبی و دیگر فرضیه‌های معرفت‌شناختی را خلق می‌کند. (Clouser, ۱۹۹۶: ۱,۲)

در ایران نیز مباحثی چون نسبیت معرفت دینی، قرائت‌های گوناگون، قبض و بسط معرفت و حتی تجربه نبوی و تاریخ‌مندی دین در واقع کپی‌برداری و بازگویی بدون استناد همان مباحثی است که در فلسفه غرب مطرح شد و سال‌هاست که به نقد آن نیز پرداخته‌اند.

از آنجا که نگارنده در خصوص فکر تاریخی‌نگر، منشأ و خاستگاه، تطور معنایی، آثار و تبعات و نقد و ابرام آن به پژوهش یا مقاله‌ای علمی به زبان فارسی برخورد نکرد، نوشته حاضر را به‌صورت یک تحقیق فشرده ارائه نمود.

## تعریف تاریخی‌نگری<sup>۱</sup>

از میان بیش از بیست تعریف ارائه‌شده، تعاریف زیر وافی به مقصود و جامع‌تر به نظر می‌رسد:

۱. پل ادواردز می‌گوید:

هیستوریسیزم اعتقاد به این است که فهم مناسب از طبیعت و یا هر چیزی و تشخیص مناسب معیار آن، باید با ملاحظه آن شیء برحسب فضایی [زمان و مکان] که اشغال کرده است و نقشی که در فرآیند توسعه و تکامل بازی می‌کند، حاصل گردد. (۱۹۶۷: ۳، ۲۴)

۲. کارل هوپسی<sup>۲</sup> نیز چند مشخصه برای هیستوریسیزم نقل می‌کند:

- با این اعتقاد شکاکانه که تاریخ نمی‌تواند ما را به احکام یقینی رهنمون کند، متحد است.

- ادعا می‌کند که دانش علمی فقط در محدوده و مرزهای تاریخی امکان دارد.

- به دنبال آن است که از راه مطالعه درونی تاریخ، به حقایق فلسفی و الهی

برسد. (Crai, ۱۹۹۸: ۴, ۴۴۳, ۴۴۴)

از نظر هوپسی، هیستوریسیزم مبتنی بر سه اصل است:

یک. انسانیت، ذات و طبیعت خاص ندارد؛ بلکه تاریخ دارد. به این معنا که

تجربه و شناخت ضرورتاً به واسطه تاریخ، محصور و مشروط شده است.

دو. قوانینی که زندگی انسان را مشخص و معین می‌کنند، به‌طور طبیعی مقرر

نشده‌اند؛ بلکه محصول زمینه‌های تاریخ‌مند خاص هستند.

---

۱. HISTORICISM.

۲. Karl Heussi.

سه. محتوای واقعی شناخت، وابسته به منطق مقولی نیست؛ بلکه براساس موقعیت آن در تاریخ و توجه پایدار به تاریخ است. (Ibid: ۴۴۴)  
۳. رابرت دی آمیکو<sup>۱</sup> نیز معتقد است:

هیستوریسیزم موضعی است در باب مرزهای دانش و اینکه چگونه فهم انسان دائماً اسیر موقعیت تاریخ‌مند اوست. مسأله هیستوریسیزم، ربطی به این حقیقت واضح ندارد که هر دانشی در یک زمان و مکان خاصی تولید می‌شود؛ بلکه نکته عمیق‌تر این است که امکان دانش عینی به‌خودی خود، فقط در تاریخ موجود است. (Amico, ۱۹۸۹: x , xi)

آمیکو در جای دیگری از همین کتاب به مفهومی که پوپر تعریف و سپس آن را رد نموده است، اشاره دارد:

هیستوریسیزم به این معناست که تاریخ، مطیع یک منطق و نظم قانون‌مند است و دانستن قوانین پیدایش آن، پیشگویی‌های تاریخ‌مند را مجاز می‌کند. پوپر خود به راحتی می‌پذیرد که وی این معنا را به‌عنوان یک کاربرد جدید از این کلمه اختراع کرده است. (Ibid: ۲۰)

بنابراین هیستوریسیزم در قاموس پوپر در کتاب فقر تاریخی‌نگری خارج از معنای مصطلح آن است.

۱. Robert D. Amico.

## پیشینه و خاستگاه

### ۱. پیدایش واژه «Historicism»

ارائه یک معنای موجز برای کلمه «Historicism» مشکل است. ماینکه، هویسی و آنتونی<sup>۱</sup> در مطالعات خود در باب تاریخی‌نگری فرض را بر آن گذاشته‌اند که این واژه ریشه در قرن نوزدهم دارد و در قرن بیستم بود که در ارتباط با نقد تاریخی‌نگری و آن‌هم یک ملاحظه و ارزیابی سطحی از سنن تاریخ‌مند باختری و امکان دانش تاریخ‌مند، این واژه به‌خوبی شناخته شد و معروف گردید.

البته این اصطلاح به‌طور قابل ملاحظه‌ای قدیمی است و در آلمان به‌خوبی در اواسط قرن نوزدهم جا افتاده بود. این کلمه تا سال ۱۹۱۸ غالباً و نه همیشه، معنایی منفی و سلبی داشت. فردریش شلگل<sup>۲</sup> در سال ۱۷۹۷ از «Historicism» به‌عنوان نوعی از فلسفه صحبت به‌میان آورده که جایگاه آن، اهمیت اصیل به تاریخ است.

با آغاز سال ۱۸۳۰ لودوینگ فویرباخ<sup>۳</sup> به‌طور وسیع، این کلمه را در یک معنای انتقادی به‌کار برد که با پوزیتیویسم و اصالت تجربه برای تفکیک نسبی‌گرایی تاریخی و پذیرش غیر انتقادی جهان - همان‌طور که خود را ارائه می‌کند - برابری می‌کرد.

برانیس<sup>۴</sup> در سال ۱۸۴۸ صراحتاً بین ذات‌گروی - که در جستجوی فهم همه پدیدارها حتی پدیدارهای تاریخ‌مند برحسب ذات آنها بود - و تاریخی‌نگری - که در

۱. Antoni.

۲. Friedrich Schlegel.

۳. Ludwig Feuerbach.

۴. Braniss.

پی فهم همه واقعیت‌ها حتی واقعیت‌های طبیعی به‌نحو تاریخ‌مند بود - تمایز قایل شد.

او معتقد بود تاریخی‌نگری، ایده‌اشیای ایستا و ثابت به‌عنوان واقعیت را رد می‌کند و وجود را به‌خودی‌خود، مبنی بر حرکت و عمل در نظر می‌گیرد. کارل پرائنتل<sup>۱</sup> در سال ۱۸۲۵ نظریه «تاریخی‌نگری حقیقی»<sup>۲</sup> را مطرح نمود. در این دیدگاه «فردیت»<sup>۳</sup> در موقعیت پیوسته زمان‌مند آن به‌رسمیت شناخته می‌شود. فیخته<sup>۴</sup> در سال ۱۸۵۰ از مکتب تاریخی حقوق انتقاد قرار کرد؛ زیرا این مکتب به‌طور انحصاری، حقوق آلمانی و رومی را در نظر می‌گرفت. وی «تاریخی‌نگری حقیقی» را مطرح نمود. این نگرش به‌واسطه تاریخ قیاسی حقوق بر مبنای قوم‌نگاری و معیارهای تاریخی جهانی می‌بایست این موضوع را بررسی می‌کرد که چگونه عقاید کاربردی قابل‌إعمال در سرتاسر حیطه ضمیر بشری براساس فردیت روحی افراد و شرایط بیرونی زندگی، در میان همه اقوام نمود یافته‌اند. تاریخی‌نگری در مفهوم منفی به‌ویژه در حوزه اقتصاد و حقوق به‌معنای کنار گذاشتن نظریه است. از این‌رو اویگن دورینگ<sup>۵</sup> در سال ۱۸۶۶ «مکتب تاریخی اقتصاد» را متهم نمود؛ زیرا این مکتب از نظر وی «توصیفی» محض و «تاریخی‌نگری اشتباه» قلمداد می‌شود که در هر عصری، منطق متفاوتی را داراست. بنابراین در نهایت به‌نظر می‌رسد مکتب مزبور، فاقد منطق است و از اعتقادات و اصول تبری می‌جوید. کارل منگر<sup>۶</sup> در

۱. Carl Prantel.

۲. True historicism.

۳. Individuality.

۴. I.H.Fichte.

۵. Eugen Duhring.

۶. Carl manger.

اثر خود به نام *اشتباهات تاریخی‌نگری در اقتصاد سیاسی ژرمن* در سال ۱۸۸۴، گوستاو اشمولر<sup>۱</sup> را مورد حمله قرار داد و متعاقب آن، آدولف وگنر<sup>۲</sup> این اشتباهات را به‌عنوان اشتباه گرفتن و خلط نظریه اقتصادی با تاریخ اقتصادی تلقی نمود. با فرا رسیدن جنگ جهانی اول، نگرش‌ها تغییر کرد. (G.IGGERS, ۲۰۰۳: ۲,۴۵۷)

ارنست ترولچ<sup>۳</sup> در سال ۱۹۱۳، رویکرد غالب قرن نوزدهم و بیستم را در تاریخی‌نگری یافت. هسته اصلی تاریخی‌نگری در این برهه عبارت بود از اینکه همه عقاید و آرمان‌های بشری تغییر می‌کنند. دو سال بعد کارل مانهیم<sup>۴</sup> اذعان کرد این رویکرد به نفعی هنجارهای متعالی و ثابتی منجر می‌شود که مسیحیت در سده‌های میانه به آن پایبند بود و فلاسفه خردگرای عهد روشنگری، شکل و قالب سکولار آنها را پذیرفته بودند. در آن موعده، تاریخی‌نگری با نسبیت‌گرایی فرهنگی یکسان تلقی می‌شد.

در طی قرن نوزدهم ترولچ دریافت که تحقیقات تاریخی نشان می‌دهد چگونه همه نهادها و عقاید به‌نحو تاریخ‌مند با یکدیگر مرتبط هستند. با وجود این، از نظر ترولچ تاریخی‌نگری در فرآیند درک و فهم انسان از خود، نقش مهم و بسزایی ایفا نمود. در این حوزه، هیچ راهی برای فرار از خصوصیت و ویژگی تاریخ‌مندی انسان وجود ندارد. رسالت ترولچ در برهه بعد از جنگ در اثر عظیم و ناتمامش به‌نام «Der Historismus and seine probleme» یا *تاریخی‌نگری و معضل آن* یافتن هنجارهای جدید برای یک دنیای جدید بود که این مهم از طریق مطالعه تاریخ محقق می‌شد. فردریش ماینکه در اثرش به‌نام «Historismus Die Entstehung des» یا

۱. Gustaw Schmoller.

۲. Adolf Wagner.

۳. Ernst Troeltsch.

۴. Karl Mannheim.

خاستگاه تاریخی‌نگری، تاریخی‌نگری را به‌مثابه بالاترین مرحله پیدایش‌یافته در فهم مسائل مربوط به بشر و مهم‌ترین پیشرفت فکری اروپا از زمان اصلاحات عنوان کرد. وی هسته تاریخی‌نگری را در جایگزینی رویکرد «تعمیم» با «فردیت‌گرایی» قلمداد نمود. تاریخی‌نگری به‌واسطه تأکید بر فردیت و پیشرفت، بشر معاصر و مدرن را از مفهوم طبیعت‌گرایانه غیر تاریخی و خشک درباره انسان و اخلاقیات که از زمان عهد باستان «رومی» بر خط مشی فکری غرب مستقر بود، رها نمود. ماینکه معتقد است این طرز تفکر و خط مشی فکری باستانی هنوز بر تفکر و منش عملی اروپای غربی حکم فرمات. اگرچه ماینکه، آغاز رویکرد تاریخی‌گرایانه در نگرش عمومی تجدید یافته به تاریخ را در قرن هجدهم اروپا متجلی دانست، در عین حال تحقق تاریخی‌نگری در آلمان در چهره‌هایی نظیر گوته<sup>۱</sup> و رانکه<sup>۲</sup> را نیز عنوان کرد و تاریخی‌نگری را با سنت کلاسیک اندیشه تاریخی ژرمن، همسان تلقی نمود. از این‌رو کتاب او تأکید و تأیید مجددی بر عقیده وی مبنی بر رجحان میراث فرهنگی و فکری ژرمن بر میراث فرهنگی و فکری غرب می‌باشد؛ این در حالی است که اعتماد به پیشرفت سیاسی آلمان، پیش از این عمیقاً متزلزل شده بود. (Ibid: ۴۵۸)

این اصطلاح در خارج از آلمان، دارای پیشینه و تاریخچه بومی طولانی نبود. در ایتالیا، بندتو کروچه<sup>۳</sup> عبارت «istorismo» را در سال ۱۹۰۲ در اثرش به‌نام «Esteteia» به کار برد تا رویکردی تاریخی در قبال هنر را در تعارض با رویکرد خردگرایانه یا رسمی، در قبال آن قرار دهد. بعدها وی «Historicism» را با سنت تفکر تاریخی ژرمن همسان دانست.

در ممالک انگلیسی‌زبان «Historism» و «Historicism» پس از سال ۱۹۰۰

۱. Goethe.

۲. Ranke.

۳. Benedetto Croce.



متداول شد. واژه «Historism» برای توصیف تفکر ژرمن و واژه «Historicism» به‌عنوان معادل واژه «storicismo» و «istorismo» که گروه آنها را به‌کار می‌برد، استفاده می‌شد. در سال ۱۹۴۰ واژه «Historicism» جایگزین واژه «Historism» شد. پوپر<sup>۱</sup> به واژه «Historicism» معنایی اطلاق نمود که به‌طور کلی پذیرفته نشد. این معنا به‌عنوان نظریه پیش‌بینی‌پذیری تاریخی و جبرگرایی تلقی می‌شد و با معنای معمول و متفاوت واژه مزبور که مفهوم مخالف آن یعنی «فردیت»، «خودانگیختگی»<sup>۲</sup> و «احتراز از تعمیم» را خاطر نشان می‌نمود، کاملاً در تعارض بود؛ ولی هنگامی که پوپر، اثر مشهور خود با نام *فقر تاریخی‌نگری* را به‌رشته تحریر درآورد، واژه «Historism» هم‌چنان برای توصیف سنت ژرمن به‌کار می‌رفت و به‌طور صریح، استفاده خود را از واژه «Historicism» از استفاده قراردادی و عرفی واژه «Historism» تفکیک نمود و برای کاربرد این دو واژه تمایز قائل شد. (Ibid:۵۸, ۴۵۹)

## ۲. توسعه تاریخی‌نگری به‌عنوان یک جنبش فکری

تاریخی‌نگری به‌عنوان یک جنبش فکری در قرن هجدهم و در یک بستر عینی - فکری و نهادی بروز پیدا کرد. تاریخی‌نگری به درک و فهم گذشته در بی‌نظیر بودن رخدادهای آن مربوط می‌شود و تلاش‌های مورخین فیلسوف را برای سنجش گذشته به‌واسطه هنجارهای روشنگری نفی می‌کند. در قرن نوزدهم، مطالعات تاریخی انتقادی در فرانسه، بریتانیای کبیر و مناطق دیگر، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نمود. مطالعه سیاست در اروپای غربی و آلمان به قانون و قاعده‌های تاریخی تبدیل شد.

۱. Karl Popper.

۲. Spontaneity.

تاریخی‌نگری در عین اینکه ذاتاً یک ایدئولوژی سیاسی محسوب نمی‌شود، از ابتدا در حوزه سیاسی نفوذ کرد. ادله و براهین تاریخی‌گرایان که در قرن هجدهم برای دفاع از نهادهای محلی علیه دست‌اندازی و تعدی نهادهای مدرن به کار می‌رفت، دولت بروکراتیک را متمرکز نمود و در قرن نوزدهم در برابر گسترش الگوهای اروپای غربی برای حکومت پارلمانی و دموکراسی در آلمان استفاده شد. در اوایل قرن نوزدهم تقریباً همه مطالعات اجتماعی و انسان‌گرایانه در آلمان بر پایه‌های تاریخی‌نگری استوار شدند و مطالعات تاریخی، جایگزین تحلیل‌های نظام‌مند گردیدند. مکتب تاریخی قانون، هرگونه تدوین قانون در این زمینه را نفی نمود و براساس آن، قانون، بیان روح یک قوم است و با آن پیشرفت می‌نماید. بنابراین فلسفه حقوق به تدوین یا نقد قانون بر پایه مبانی عقلی مربوط نمی‌شود؛ بلکه به مطالعه قوانین مثبت جامع تاریخی عینی مرتبط می‌گردد. نگرش تاریخی‌گرایانه در آلمان به‌طور عمیق در علوم فرهنگی و اجتماعی نهادینه شد و این روند تا اوایل قرن نوزدهم ادامه پیدا کرد. از آنجا که تحقیق و پژوهش به‌طور فزاینده‌ای شکل حرفه‌ای به‌خود گرفت و در دانشگاه متمرکز شد و این روند به خارج از مرزهای آلمان نیز راه یافت، مفروضات و شیوه‌های تاریخی‌گرایانه در این کشورها نیز به رویه تحقیقاتی راه پیدا کرد. (See: Ibid: ۴۶۰-۴۶۲)

### سیر معنایی هیستوریسیزم

#### ۱. هگل و هیستوریسیزم

هگل<sup>۱</sup> (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱) از فیلسوفانی است که به جرأت می‌توان گفت بسیاری از تاریخی‌گرایان از فلسفه او تأثیر پذیرفته‌اند و اصالت تاریخ را اختیار نموده‌اند، تا آنجا

۱. Georg Wilhelm Friedrich Hegel.

که در پاره‌ای کتب از «هیستوریسیزم هگلی»<sup>۱</sup> به‌عنوان یکی از انواع هیستوریسیزم یاد شده است. هدف پدیدارشناسی روح هگل، شناخت مطلق است. معنای شناخت مطلق چنین است: وجود انسانی هوشمند، آنگاه که خود را به‌نحو خودآگاهی بازتاب می‌دهد، علامت بی‌قراری عجیب و غریبی بر تارک او نقش می‌بندد؛ اما غریب است؛ زیرا خودآگاهی، کسی را که بازتاب‌دهنده آن است، از ریشه دواندان در موقعیتی که این بازتاب را ممکن نموده است، منفصل می‌گرداند؛ این حالت سلبی و جدایی، تولید معنای دربدری و بی‌خانمانی می‌کند؛ اما بی‌قراری است؛ زیرا انفصال، رضایت‌بخش و موافق طبع نیست و فی‌نفسه یک دستاورد معرفتی فعلی نیست؛ بلکه به‌نحوی در جستجوی دائم تکامل از طریق تکمیل فهم است. (see: page, ۱۹۹۵: ۱۵۹-۱۶۲)

فلسفه روح هگل، شرح حرکت روح در مراحل مختلف است و در طی این مسیر دیالکتیکی، روح به خودآگاهی رسیده، خود را باز می‌یابد، هگل این سیر تغییر و تحول را در سه مرحله روح ذهنی<sup>۲</sup>، روح عینی<sup>۳</sup> و روح مطلق<sup>۴</sup> بررسی کرده است. (رک: استیس، ۱۳۷۰: ۲، ۴۴۳ - ۴۴۷)

## ۲. تاریخی‌نگری کلاسیک<sup>۵</sup> (فردریش ماینکه<sup>۶</sup> و ارنست ترولچ<sup>۷</sup>)

آکادمی آلمان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، کانون اصلی تاریخی‌نگری کلاسیک

۱. Hegelian historicism.

۲. Subjective spirit.

۳. Objective spirit.

۴. absolute spirit.

۵. Classical Historicism.

۶. Friedrich Meinecke.

۷. Ernst Troeltsch.

بوده است. برای ماینکه (۱۸۶۲ - ۱۹۵۴) خصوصیت ذاتی رویکرد تاریخی این بود که قادر است به فردیت و انحصاری بودن پدیده‌های تاریخی و فرهنگی حکم کند. مرکز و مخ تاریخی‌نگری ماینکه، جایگزینی پروسه فردگرایی به جای نظریه تعمیم و یا عام‌گرایی است؛ به این معنا که تبیین نهایی و بنای تفسیری پدیده تاریخی نباید در اصول مشترک جستجو شود؛ بلکه در ایده‌های درونی و منادشناسی که در هر مورد به واسطه افراد فرهنگی تبیین می‌گردد، یافت می‌شود. (Ibid: ۱۹۹۵: ۲۴)

بنابراین عنصر نخست تشکیل‌دهنده هیستوریسیزم، کلاسیک فردیت<sup>۱</sup> یا فردگرایی است؛ عنصر دوم آن، بنابر نظر ماینکه «بسط و توسعه»<sup>۲</sup> است؛ به این معنا که جوهر معنوی و درونی افراد تاریخ‌مند در فرآیند بسط آنها ظاهر می‌شود. این تحول و تکامل به جوهر فردیتی وابسته است که تنها در فرآیند بسط آشکار خواهد شد. بسط و فردیت، دو سنگ‌بنای هیستوریسیزم کلاسیک است.

او از هیستوریسیزم به عنوان شکل تفکر و راه فکر کردن بحث می‌کند؛ با وجود این، قلمرو نظر او شامل واقعیت تفکر نمی‌شود. (Ibid: ۲۵)

ترولچ (۱۸۶۵-۱۹۲۳) هم مانند ماینکه، از تاریخی‌نگری، هم به عنوان روش‌شناسی و هم به عنوان بینش و جهان‌بینی حمایت کرده است و این به معنای تاریخ‌مند دانستن همه دانش و تجربیات ما از جهان فرهنگی است.

هر چیزی در جریان شدن و سیورورت دیده می‌شود. در جریان تفرد بی‌پایان و همیشه جدید، سیاست، قانون، اخلاق، مذهب، صنعت و هنر همه در جریان سیورورت تاریخی منفسخ می‌شوند و همگی تنها به عنوان اجزای مؤلفه توسعه تاریخی ما قابل فهم می‌گردند. (Ibid: ۲۶)

۱. Individuality.

۲. Development.

## ۳. پوپر و هیستوریسیزم

کارل ریموند پوپر<sup>۱</sup> (۱۹۰۲ - ۱۹۹۴) واژه «Historicism» را در معنای جدیدی به کار برده که منحصر به خود اوست. (Amico, ۱۹۸۹: ۳, ۲۴, Edwards, ۱۹۶۸: ۲۰) منظور او رویکردی به علوم اجتماعی است که پیشگویی تاریخی را هدف غایی و نهایی خود می‌داند و بر این باور است که این هدف با کشف الگوها، قوانین و یا تمایلاتی که تحول تاریخی را تأیید می‌کند، قابل دستیابی است.

تاریخ‌گرایی پوپر مکتبی است که درباره طبیعت تغییر و تحول اجتماعی و جامعه انسانی، توجه کامل به فعالیت‌های اجتماعی - فلسفی و عقیده به دخالت واقعیت‌های مافوق معرفت بشری در شکل‌گیری این اعمال بحث می‌کند.

پوپر در دو کتاب معروف خود، فقر تاریخی‌نگری<sup>۲</sup> و جامعه باز و دشمنانش<sup>۳</sup> به نقد این نظریه پرداخته است. از دیدگاه پوپر، ادعای اصلی هیستوریسیزم این است که:

تکلیف علم به‌طور کلی پیش‌بینی و به‌عبارت بهتر، بهبود بخشیدن به پیش‌بینی‌های روزانه ما و قرار دادن آنها بر شالوهای استوارتر است؛ و تکلیف علوم اجتماعی، بالاخص، پیش‌گویی‌های درازمدت تاریخ است. تاریخی‌گرایان هم‌چنین بر این باورند که قوانین تاریخ را کشف کرده‌اند و این قوانین، آنان را قادر به پیش‌گویی مسیر رویدادهای تاریخی می‌کند. هدف تحلیل منظم تاریخ رسیدن به مقامی شبیه پایگاه علمی است. (۱۳۶۹: ۱، ۲۰ و ۲۱)

۱. Karl Raimund Popper.

۲. The poverty of Historicism.

۳. Open Society And its Enemies.

۴. هیستوریسیزم فلسفی<sup>۱</sup>

هیستوریسیزم فلسفی، به گفته کارل پیچ، افراطی‌ترین قرائت از نگرش تاریخی<sup>۲</sup> است و که می‌پندارد عقل به واسطه تاریخ، تمایز و تغییر می‌پذیرد. (Ibid: ۴۴) طبق این نظریه، فعالیت عقل بشری به‌طور کامل و بالضرورة به واسطه واقعیت محدود شرایط تاریخ‌مند متعین می‌گردد و علی‌رغم اینکه ایده‌های کلی و کامل قابل فهمند، عقل بشری به واسطه امکان صرف، محدود و محصور شده، به آن دسترسی ندارد. (Ibid: ۷) تاریخ‌نگری فلسفی دو جنبه برجسته دارد که معرف آن هستند؛ یکی رد هرگونه معنای نهایی معرفتی قابل تحقق و دیگری، دعوت به نوسازی ریشه‌های فلسفه. (Ibid: ۱۲)

توضیح اینکه، تاریخی‌نگری کلاسیک برای فهم قاعده‌مند از امور انسانی، پیش‌فرض‌هایی را ارائه کرد که همه بر وجودشناسی مؤکد بر فردیت و توسعه مبتنی بود؛ اما هیچ‌کدام سراغ خود عقل نرفتند و مسأله عقل در حوزه تاریخ‌مندی جامع، حل نشده باقی ماند. تعمیم به ذات عقل بشری، حلقه مفقود انواع هیستوریسیزم غیر فلسفی است.

هیستوریسیزم فلسفی، نظریه بخشی بودن تام و ضروری عقل بشری است. مراد از عقل نیز همان فعالیت فهم بشری است و این با انواع دیگر هیستوریسیزم متفاوت است؛ زیرا موضوع آن، فاعلیت عقلانی<sup>۳</sup> است. از قائلین به این‌تاز، گادامر، مارگولیس<sup>۴</sup> و تاحدودی ریچارد رورتی و اخیراً مکین‌تایر<sup>۵</sup> را می‌توان نام برد.

۱. philosophical Historicism.

۲. historicist gesture.

۳. Rational Subjectivity.

۴. Joseph Margolis.

۵. Alasdair Macintyre.

تاریخ‌مندی در هیستوریسیزم فلسفی دارای دو لایه است: نخست اینکه، افق‌های تاریخ‌مند نه تنها در توانا ساختن انسان بر فهم دخیل می‌باشند، به‌شدت محدودکننده هم هستند؛ اینها مرزهای نهایی هستند که در پرتو آنها عمل شناخت اتفاق می‌افتد و نمی‌تواند ورای آنها برود.

دوم اینکه، گرچه این افق‌ها اصول اولیه عمل عقل هستند، خود آنها نیز فی‌ذاته کاملاً محتمل و امکانی می‌باشند که نه با مطلق، ارتباط واقعی دارند و نه با کلیت. عقل نمی‌تواند از شرایط تاریخ‌مند خود فراتر برود و این درحالی است که همین شرایط محیط بر عقل، شرایط واقعی هستند؛ اما لنگرگاهی به‌عنوان کلیت یا مطلق ندارند و چیزی جز قدرت خود آنها از تحلیل رفتن آنها جلوگیری نمی‌کند؛ حقیقت آنها همان واقعیت آنهاست و پشتوانه کلی یا مطلق دیگری ندارند.

مارگولیس می‌گوید: «هیچ‌کس نمی‌تواند از تاریخ موضعی و محلی خود فرار کند؛ راهی برای فرار از شرایط تاریخی نیست.» برنشتاین<sup>۱</sup> هم موافق این تعبیر است، او می‌گوید: «ما توان فرار از قدرت دینامیکی تاریخ تأثیرگذار را نداریم؛ تاریخی که همواره آنچه را ما آن می‌شویم، شکل می‌دهد.» (Ibid: ۵۰)

در هیستوریسیزم فلسفی، عقل هرگز به کفایت مذاکرات نمی‌رسد؛ میوه‌های عقل ذاتاً موقتی، محدود و محلی هستند؛ فکر بشری هرگز به بنیان‌ها و اصول اولیه نمی‌رسد و هرگز به ریشه امور، حتی به ریشه و اصل خود پی نمی‌برد. عقل توان تکمیل و به‌انجام رساندن ادعاهای کلی را ندارد.

### تبیین نظریه تاریخی‌نگری از دیدگاه دیلتای به روایت کلوزر

ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳ - ۱۹۱۱) یکی از نظریه‌پردازان علوم انسانی است که سهم بزرگی در مباحث هرمنوتیکی و مخصوصاً در وارد نمودن مباحث تاریخی به

۱. Richard Bernstein.

هرمنوتیک دارد. شاید بتوان هرمنوتیک او را کامل‌ترین هرمنوتیک کلاسیک نامید. کلوزر می‌نویسد: ویلهم دیلتای، نظریه هیستوریسیزم را به‌عنوان آخرین گام برای رسیدن به آزادی بشر می‌ستاید و می‌گوید:

بصیرت تاریخی به محدود بودن هر پدیده تاریخی، هر موضوع انسانی یا اجتماعی و نسبت هر نوع نظریه و اعتقاد، آخرین گام برای رسیدن به آزادی بشر می‌باشد.

بر این اساس، بشر قدرت مطلق می‌یابد تا دستاوردهای هر تجربه و مشاهده‌ای را از آن خود کند و به‌دور از هر نوع تعصب و جانبداری، خود را کاملاً متعلق به آن بداند. گویی هیچ نظام فلسفی یا مکتب عقیدتی وجود ندارد که بتواند انسان را محدود و مقید کند. به این ترتیب، زندگی از هر نوع دانش مفهومی، آزاد و رها می‌شود و عقل با وجود تمام حد و حدودی که افکار و عقاید آمرانه خشک به دور آن تنیده است، مستقل می‌شود و قدرت مطلق می‌یابد. در اینجا ما به چیزی دست یافتیم که دیگر نمی‌توان آن را انکار کرد و در مقایسه با نسبت، استمرار این نیروی خلاق به‌عنوان ضروری‌ترین حقیقت تاریخی، خودنمایی می‌کند. (Clouser, ۱۹۹۵: ۲, ۳)

کلوزر در ادامه مقاله، مراد دیلتای از آزادی را همان آزادی از پیشرفت‌های علوم طبیعی می‌داند که با حضور خود، بشر را تهدید می‌کند؛ چراکه اگر بشر کاملاً محصول تقدیری و حساب‌شده حوادث طبیعی است، دیگر آزادی ادعایی او در باب تفکر، اراده و خلاقیت، توهمی بیش نیست. به‌گفته دیلتای، راه شکستن و از بین بردن تهدیدی که این مکتب تقدیرگرایی<sup>۱</sup> طبیعت‌گرا به همراه دارد، این است که مفاهیم و علوم را به‌عنوان محصولات فرهنگ بشری در نظر بگیریم. (تاریخی‌نگری)

۱. Determinism.



بنابراین تهدید مبتنی بر این است که ما مخلوق نیروهای طبیعی هستیم؛ اما راه‌حل مذهب اصالت تاریخ و توسل به آن، موضوع را به‌نفع ما پایان می‌دهد. این مذهب با در نظر گرفتن خدا و طبیعت ادعا می‌کند این انسان است که آنها را ساخته است، نه اینکه انسان، ساخته دست آنها باشد. بر همین اساس، دیلتای از مدت‌ها قبل بر این استنتاج پافشاری می‌کرد که تمام مشاهدات و تجربیات و تمام دانش‌ها و علوم، هرگز به‌طور مستقل، هیچ نوع واقعیت وجودی و خارجی ندارند؛ بلکه تنها اشکال فرهنگی هستند که بشر آنها را خلق کرده است؛ همان‌گونه که کانت مقولات فاهمه را ماتقدم<sup>۱</sup> و دارایی پیشین ذهن انسان می‌دانست که بر همه احکام و داده‌های پسینی<sup>۲</sup> احاطه و حکومت دارند.

هیستوریسیزم معتقد است فقط استمرار نیروی خلاق بشر است که در مقایسه با نسبت در موقعیت برتر قرار می‌گیرد و قابل احترام می‌باشد. این یک استثناست؛ چراکه این نیروی خلاق است که تمام مفاهیم جهان طبیعی، جهان اجتماعی، علوم، انواع مصنوعات، هنر، عقاید دینی و مذهبی و غیره و هم‌چنین دیگر فرضیه‌های مشابه معرفت‌شناسانه را درباره کیفیت تفسیر ماهیت تجربه و دانش خلق می‌کند. به‌گفته دیلتای، دیدگاه تاریخی به جهان، آخرین حلقه‌ای را که تاکنون علوم طبیعی و فلسفه نشکسته بودند، شکست؛ هر آنچه هست، پیوسته در جریان است و هیچ چیز باقی نمی‌ماند. نه‌تنها مفاهیم و عقاید ما محصول دست خود ماست، شناخت مضمون و محتوای این مفاهیم و عقاید نیز کاملاً ابتکار و ابداع خود ماست؛ نه اینکه حاصل کشف و پژوهش در چگونگی جهان هستی باشد.

تاریخی‌نگری این را به‌خوبی می‌پذیرد؛ زیرا اگر فعالیت فرهنگی بشر، اهداف او را می‌سازد، دیگر مفهوم حکم و قانون طبیعی نمی‌تواند در مقابل بشر ایستادگی کند و

۱. A Priori.

۲. A postriori.

یا ابراز وجود کرده، برای انسان خط مشی تعیین کند؛ در نتیجه آزادی بشر نیز محفوظ می‌ماند. (Ibid: ۳, ۴)

### تاریخی‌نگری و معرفت بشری

اکنون پس از اشاره به معانی مختلف هیستوریسیزم، تأثیر هر کدام بر حوزه مباحث معرفت‌شناختی نیز روشن می‌گردد؛ بنابر دیدگاه هگل، سخن از فهم متکامل است، نه فهم متغیر و زمان‌مند؛ روح انسان در سیر تکاملی خود همواره بر خودآگاهی‌اش می‌افزاید تا به روح مطلق و خودآگاهی مطلق برسد؛ اما تاریخی‌نگری کلاسیک و فلسفی هر دو، معرفت بشری را تاریخ‌مند و متأثر و محدود به شرایط زمانی و پیرامونی می‌دانند؛ بنابراین شناخت، امری نسبی، متغیر، زمان‌مند، محدود، بخشی و محلی و تابع شرایط، اوضاع و احوال عصری است. در این دیدگاه، شناخت فراتاریخ، فرازمان و ثابت انکار می‌شود.

تمایز تاریخی‌نگری کلاسیک (دیدگاه امثال دیلتای) با تاریخی‌نگری فلسفی (دیدگاه گادامر) به این است که در دیدگاه گادامر، به تبع استادش هیدگر، تاریخ‌مندی به ذات وجود انسان سرایت می‌کند و در نتیجه فهم به‌عنوان شأن اساسی انسان نیز ذاتاً تاریخ‌مند می‌گردد؛ به عبارت دیگر، در تاریخی‌نگری کلاسیک، فهم انسان به تبع تغییر فرهنگ و سنت و شرایط پیرامونی دگرگون می‌شود؛ اما در تاریخی‌نگری فلسفی، تغییر و دگرگونی از درون ذات انسان می‌جوشد و نه تنها هر انسانی متفاوت از انسان دیگر می‌فهمد، همواره در حال انتظار برای تغییر فهم خود در هر امری است و این انتظار دائماً تجدید می‌شود و هرگز پایان نمی‌یابد و چون هر کس، زاده زمان و شرایط انحصاری خود است، دیگر سخن از فهم برتر ناصواب است و آنچه هست، فهم‌های متفاوت است. (See: Gadamer, ۱۹۹۴: ۲۹۶, ۲۹۷)

تاریخی‌نگری در معنای ابداعی پوپر، درست برخلاف دو معنای پیشین، نتیجه‌اش کشف و شناخت قوانین کلی، ثابت و لایتغیر از دل تاریخ برای امور دائماً متغیر

است.

البته واژه هیستوریسیزم، کاربردهای دیگری در معماری، اقتصاد، صنعت و... دارد که ثمری در بحث ما ندارد.

### نقد هیستوریسیزم

گرچه می‌توان گفت فرم‌ها و دیدگاه‌های هگلی و مارکسیستی درباره هیستوریسیزم، دیگر از مد و رونق افتاده است، محققان رشته‌های مختلف در عصر حاضر، اشکال جدید مطرح‌شده درباره هیستوریسیزم را تأیید و تصدیق می‌نمایند. البته رد و نقد هیستوریسیزم هم‌پا و هم‌زاد آن مطرح شده؛ لکن به‌قول روی کلوزر، تأثیر و نفوذ این مکتب با سرعت شگفت‌آوری در حال انتشار و گسترش است.

از بین نقدهایی که بر تاریخی‌نگری به‌معنای کلاسیک یا فلسفی آن وارد شده است، به نقد روی کلوزر، پروفسور بازنشسته دانشگاه ویرجینیا و صاحب تألیفات مختلف و نیز نقد کارل پیچ که هر دو متین و روشمند به‌نظر می‌رسند، می‌پردازیم. البته هر دو تا حدودی در عنوان و شکل نقدها متحدند؛ لکن از آنجایی که نحوه ورود آنها به مطلب مختلف است و از سوی دیگر، هر کدام مطالب اضافی و مفید دارند، به‌طور جداگانه به آن می‌پردازیم.

### ۱. روی کلوزر و نقد هیستوریسیزم

#### نقد یکم

این مکتب دچار ناسازگاری ذاتی است و خودش، خودش را ملغا می‌کند. توضیح اینکه، دیلتای در تلاش برای آزادی بشر از تسلط «دانش مفهومی»<sup>۱</sup> و قید و بندهای نظریه‌های خشک و آمرانه، هر عقیده‌ای را - هرچه باشد - به قدرت بشر نسبت داد.

۱. Conceptual Knowledge.

مشکل این است که اگر تمام عقاید از جایگاهی برابر و مساوی برخوردارند، آیا این نتیجه‌گیری باید درباره خود نظریه تاریخی‌نگری هم ملاحظه شود؟ این نظریه هم به گفته خود نظریه، داستانی است که ما بدون داشتن راهی برای تشخیص تطابق آن با واقعیت، آن را ابداع کرده و ساخته‌ایم و در این صورت تئوری تاریخی‌نگری به‌عنوان یک دیدگاه درباره تجربه و دانش بشری شکست می‌خورد؛ چراکه با رجوع به خود این مذهب می‌بینیم دقیقاً در ذات خود دچار ناسازگاری و عدم انسجام است. کلوزر از این اشکال به «ناسازگاری از حیث مرجع بودن خود»<sup>۱</sup> تعبیر کرده است. (Clouser, ۱۹۹۵: ۴)

### پاسخ به نقد و رد آن

در پاسخ به این اشکال ممکن است طرفداران هیستوریسیزم ادعا کنند تمام دیگر ادعاها در مورد شناخت، حقایق ساختگی فرهنگی می‌باشند که به‌منظور دستیابی به اهداف ما شکل گرفته‌اند؛ ولی ادعای نظریه تاریخی‌نگر از این‌گونه حقایق نمی‌باشد و شاید منظور ديلتای هم از اینکه گفت: «نیروی مستمر خلاق در مقابل هر آنچه نسبی است، می‌ایستد» فقط استثنای «نیروی خلاق» نبود؛ بلکه نفس این عقیده را هم در بر می‌گیرد؛ عقیده‌ای که خلاق تمام چیزهای دیگر است.

به‌عبارت دیگر، ادعای طرفدار هیستوریسیزم آن است که آگاهی تاریخی یا نظریه تاریخی‌نگری بر فراز سایر آگاهی‌ها و ناظر بر سایر دیدگاه‌ها در باب دانش است و در واقع از یک منظر استعلایی به دانش می‌نگرد و خود در این حیطه قرار نمی‌گیرد. پس در دایره حکم خود قرار ندارد؛ بلکه از چشم‌اندازی غیر تاریخی صادر شده است.

در رد این پاسخ باید گفت چنین پاسخی علاوه بر آنکه عوامانه است، سه اشکال

۱. Self - referentially incoherent.

اساسی دارد:

اولاً، به کدام دلیل، این ادعا از منظر استعلایی و فراتاریخی برگرفته شده است؟ ثانیاً، وجود منظر غیر تاریخی و فراتاریخی، همان چیزی است که نظریه تاریخی‌نگری در پی رد آن، بلکه اثبات استحاله آن است. تاریخی‌نگر، شناخت عینی را فقط در حیطه تاریخ ممکن می‌داند؛ ثالثاً، دیدگاه‌های رقیب در باب شناخت هم می‌توانند همین ادعا را بکنند. حال چه دلیلی بر رد آن وجود دارد؟ آن داوری که باید بین این دیدگاه‌ها داوری کند و یکی را بر دیگری ترجیح دهد، از کجا و با کدام دیدگاه باید بیاید؟

#### نقد دوم

دفاع از این نظریه، مستلزم انکار آن است. توضیح اینکه؛ هیچ فرمی از هیستوریسیزم نیست که در نظر خود، این مذهب را مطابق با واقع نداند. پس اولاً، خود را با واقع می‌داند و به آن اعتقاد دارد. ثانیاً، قطعاً هر کدام برای اثبات نظریه خود، مطابق ادله و استدلال‌هایی را اقامه کرده‌اند که آنها را هم مطابق با واقع می‌دانند. ثالثاً، در پاسخ به نقدها و ردیه‌ها نیز براهینی آورده‌اند که به صحت و مطابق با واقع بودن آنها یقین و اطمینان داشته‌اند. رابعاً، از روی یقین و اطمینان، سایر دیدگاه‌ها در مورد «دانش بشری» را مطابق با واقع ندانسته، باطل پنداشته‌اند و برای ابطال آن هم به ادله‌ای تمسک جسته‌اند که آنها را مطابق با واقع می‌دانند و پذیرش همه این قضایا و براهین به‌عنوان مطابق با واقع یا حق، همگی در تعارض با تئوری تاریخی‌نگری و مستلزم نقض و انکار این نظریه است. اگر هیچ‌کدام یا حتی یکی از قضایای فوق را مطابق واقع ندانند، اصل نظریه معلق خواهد ماند.<sup>۱</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. این توضیحات در گفتار کلوزر نیست؛ بلکه تبیین دیدگاه اوست.

پرتال جامع علوم انسانی

## ۲. کارل پپچ و نقد هیستوریسیزم

کارل پپچ در ابتدای نقد خود، مقدمه‌ای آورده است و آنگاه به رد نظریه می‌پردازد؛ تولید و ارائه یک نظریه بین - چه قطعی باشد یا به‌نحو فرضیه ارائه شود - الزامات اصیل ذیل را به‌عنوان لوازم منطقی به دنبال خواهد داشت:

- ثبات و سازگاری: <sup>۱</sup> زیرا بی‌قیدی و سهل‌انگاری در مورد ناسازگاری و تضاد، عمود و پایه تمایز را خراب می‌کند؛ تمایزی که هر نظریه و گزارشی مبتنی بر آن است.

- گزافی نبودن <sup>۲</sup> استدلالات: زیرا هر گزارش و دیدگاهی، مدعی ارائه شرایط واقعی پدیده‌ای است که در مورد آن به ارائه گزارش پرداخته است.

- قابلیت خود انعکاسی نقادانه: <sup>۳</sup> بدین معنا که باید طریقی خوبی برای گزارش و محاسبه باشد؛ زیرا هر گزارش و محاسبه‌ای در تمام دیدگاه‌های فلسفی، خود نیز باید قابل گزارش و محاسبه باشد. (See: Page, ۱۹۹۵: ۸۷-۸۹)

این لوازم منطقی، یک محدودیت حداقلی برای گفتن حقیقت و واقعیت است. هیستوریسیزم فلسفی، یک مطالعه غیر معمول از تجربه بشری است؛ زیرا این، مطالعه شرایط نفس مطالعه است که سعی آن معنا دادن به معنا دادن است. تلاش دارد بهترین معنا را به معنا دادن بدهد. تاریخی‌گرایان فلسفی به دلیل‌مند بودن تلاش‌های نقادانه خود دلگرم هستند و به‌نظر خود تا آنجا که توانسته‌اند، مستدل حرف زده‌اند؛ اما به‌نظر می‌رسد در توجیه کار خود ناتوان باشند. سؤال این است که آیا هیستوریسیزم فلسفی به‌همان اندازه که به اشیای دیگر معنا بخشیده است، خودش را از معنا تهی نکرده است؟

چالش ناسازگاری و ناپیوستگی تز تاریخی‌نگری فلسفی به دو شکل مطرح شده

۱. Consistency.

۲. Nonarbitrariness.

۳. Critical Self - reflection.

است: (درواقع اشکال اول و دوم، زیرمجموعه فقدان اولین لازمه منطقی در یک نظریه است.)

## ۲-۱. خودانکار بودن تئوری تاریخی‌نگری

نظریه‌هایی که توصیف اشیا را به شدت محدود می‌کنند؛ از راه‌های مختلفی متهم هستند که خود را نیز طرد می‌کنند. چالش این است که آیا در اینجا تناقض ویرانگری بین شرایط کاملاً امکانی بینش با نفس بینش تاریخی‌نگری، که فهم را ناگزیر مشروط می‌داند، وجود ندارد؟ اگر هر دانش و بینشی به‌روی تغییر و جایگزینی باز است، خود تئوری تاریخی‌نگری به‌عنوان یک موضع عالمانه چگونه می‌تواند موقعیت دانش و بصیرت را تبیین کند؟ در تبیین هیستوریسیزم فلسفی گویا به‌راحتی معلوم است که از مرزهای تز خود در باب فهم بشری عبور کرده است. به بیانی دیگر، هیستوریسیزم فلسفی با «کلیت»<sup>۲</sup> به‌عنوان یک ایده‌آل معرفتی موافق است و به‌قول مارگولیس - که خود از طرفداران هیستوریسیزم فلسفی است - تحقیق، مستلزم وانهادن جستجو برای قواعد کلی نیست؛ برای تاریخی‌نگری کلیت یک ایده قاعده‌مند است و آن را قابل فهم می‌داند؛ منتها منکر دسترسی کامل معرفتی انسان به آن است.

از سوی دیگر، کلیت نه‌فقط در خصوص کاربرد هیستوریسیزم فلسفی ظاهر می‌گردد، در تبیین خود همین نظریه هم از آن بهره‌برداری شده است و نه‌تنها اصل نظریه به‌عنوان یک قضیه کلی مطرح است، براهین آن نیز همگی قضایایی کلی هستند.

گادامر صریحاً می‌گوید:

۱. Self - refutation.

۲. Universality.

اگر اصل تاریخ اثرگذار<sup>۱</sup> از یک عنصر فراگیر در ساختار فهم سر در آورد، آن‌گاه این نظریه هیچ نسبت تاریخی را دربر نخواهد داشت؛ بلکه در جستجوی اعتبار مطلق است. (xxxiii: ۱۹۹۴)

اشکال این است که اولاً، آیا این همه فضایی کلی، ناقص تر تاریخی‌نگری نیست که معرفت کلی و پایدار را بر نمی‌تابد؟ ثانیاً، ادعای اصلی نظریه که به‌نحو کلی مطرح شده است، با سایه افکندن بر خود نظریه، آن را از بین نمی‌برد؟ آیا ندانسته خود را طرد و در نتیجه به‌نحوی از خود به‌عنوان یک تئوری فلسفی سلب صلاحیت نمی‌کند؟ (Page, ۱۹۹۵: ۹۰, ۹۱)

#### پاسخ به اشکال

گرچه هیستوریسیزم خود را به تصویر یک شرط عام ملزم نموده است؛ با وجود این به ادعای معرفت کامل درباره حقیقتی که آن را به‌طور عام توصیف می‌کند، متعهد نیست. بیان حکم می‌تواند با درجات متفاوتی از اطمینان ممکن اظهار شود. توضیح اینکه، احکام یا گزاره‌ها به دو جزء محتویات و مندرجات از یک سو و ادعا از سوی دیگر تحلیل می‌شوند. محتوا آن چیزی است که پنداشته می‌شود صحیح است و ادعا نیز حکم در باب محتوا به‌عنوان صحیح. این تفکیک بین حکم و موضوع آن، امر لازمی است. محتوای یک قضیه می‌تواند موضوع برای صرف فرض، ظن، حدس، الهام، تخمین، عقیده صحیح، فرضیه موجه، یقین واقعی و یا شناخت کاملاً موجه باشد. هر کدام از این موارد با درجه‌ای از اطمینان در تبیین محتوای واحد به‌کار می‌روند.

هیستوریسیزم روا می‌دارد که موقعیت عقل بشری، قابل فهم بودن تصویر کلی را مجاز بداند، بدون اینکه لزوماً آن کلی شناخته شود. از تصویر کلی هیستوریسیزم

۱. principle of effective history.



از وضعیت معرفتی انسان به «سناریوی تاریخی‌نگری» تعبیر می‌شود. تمایز بین این سناریو و معرفت بشری در کلیت آن، بحث ما را به ورای خودانکاری می‌کشاند. اینکه سناریوی تاریخی‌نگری باید در یک تعبیر کلی مطرح شود با اینکه این نظریه، منکر امکان شناخت کلی برای موجودات انسانی است، تناقضی ندارد. قضیه «شناخت کلی و غیر تاریخی برای موجودات انسانی وجود ندارد» می‌تواند - مثلاً - حکم خدا باشد. پس تناقض منطقی در بین نیست.

اگر گفته شود: «هیچ نوع خودآگاهی، وجود شناخت برای موجودات غیر عاقل را توجیه نمی‌کند» این قضیه مشکلی ندارد و در صورتی دچار ناسازگاری می‌شد که صخره‌ها، درختان و حیوانات خود به‌سخن می‌آمدند که آنچه را گفتید، خودمان هم می‌دانیم که در مورد ما درست است. در این مورد، نه محتوای حکم، بلکه به‌کار بردن ادعا در مورد محتوا از زبان مخلوقات غیر عاقل، مشکل‌ساز شده، ناسازگاری خودانکاری را به رخ می‌کشد. (Ibid: ۹۳, ۹۴)

#### رد پاسخ

اصل اشکال خودانکاری، مربوط به نوعی خودکاربردی معرفت‌شناختی می‌باشد، نه تناقض منطقی و صوری. اگر هیستوریسیزم مدعی بود: «به‌نحو غیر تاریخی دانسته‌ایم که معرفت غیر تاریخی برای بشر امکان ندارد» چنین ادعایی دچار تناقض منطقی واضح بود؛ زیرا جمع نقیضین است. (معرفت غیر تاریخی امکان دارد، معرفت غیر تاریخی امکان ندارد) چنین احکامی که بدون نیاز به خودکاربردی متناقض هستند، ضرورتاً و منطقاً اشتباه می‌باشند؛ اما نوعی از خودانکاری که در ادعای هیستوریسیزم هست، همان عدم توافق بین محتوا و شرایط اثبات آن محتواست، نه اینکه در نفس ایده محتوا، ناسازگاری وجود داشته باشد. هیستوریسیزم نه از حیث منطقی، که از حیث معرفتی بی‌معناست. وقتی ناسازگاری مورد بحث معرفتی شد، چه‌بسا احکام خودانکاری که شأن معناداری منطقی خود را

داشته باشند و از حیث شکلی سازگار بنمایند؛ ولی در واقع اشتباه باشند. نکته دیگر آنکه، اگر اصل سناریو درست است، ولی موجودات انسانی نمی‌توانند صحت آن را در مورد خود بشناسند، معنا ندارد که همین موجودات انسانی از راستی و صداقت خود با نهایت درجه اطمینان دفاع کنند. هیستوریسیزم فلسفی با بالاترین درجه اطمینان ادعا می‌کند که اصولش شایستگی قاعده‌مند کردن هرگونه تحقیق را دارند و باید بر همه ادعاهای سنتی فلسفه غیر تاریخی گرا فائق آیند. (Ibid: ۹۴)

#### ۲-۲. نقد دوم کارل بیچ به هیستوریسیزم

هیستوریسیزم سر از نیهلیسم در می‌آورد که نتیجه گزافی بودن تفسیر تاریخی است. نیهلیسم به این معناست که طبقه‌بندی قطعی صحیح و غلط، بهتر و بدتر، بالارزش و بی‌ارزش و... حداقل، نامیدانه است و چه‌بسا غیر ممکن و ابلهانه باشد و در یک کلمه، نیهلیسم و پوچ‌گرایی حامل تمایز و جدا کردن نیست. (Ibid: ۹۰)

نیهلیسم بودن هیستوریسیزم به این معنا نیست که خود نظریه فی‌نفسه یک تبیین گزافی است؛ بلکه به‌عنوان یک دکترین درباره معنادار ساختن اشیا دچار هرج و مرج می‌شود. ادعا این است که هیستوریسیزم فلسفی، معنادار ساختن را بی‌معنا کرده است و درحالی‌که فی‌نفسه گزاف نیست، تفسیر او از امکان و محدودیت تاریخی به‌عنوان سرنوشت حتمی همه دانش‌ها، آنها را به دل‌خواهی بودن غیر قابل اجتناب در همه موارد و زمینه‌ها متهم کرده است. اگر اصول این نظریه سرانجام نتواند امکان توجیه پایدار تفاسیر را حمایت کند، دیگر از اینکه به‌عنوان نقادی عقل تاریخی مطرح شود، عاجز خواهد بود.

هیستوریسیزم نه‌تنها کلیت احکام را نمی‌پذیرد، از توجیه آنها نیز ناتوان است؛ بالأخره او با تفکیک گزارش‌های بهتر و بدتر سروکار دارد؛ با اینکه چرا یک راه مطالعه تجربه باید بر راه دیگر ترجیح داشته باشد. هیستوریسیزم این را که فهم

به‌خوبی به بُن اشیا برسد و نزد او مقبول نمی‌افتد که فهم، اصل اولی پدیده‌ای که آن را به نمایش می‌گذارد، به‌چنگ آورد. ما در بهترین حالت، کلی یا حقیقت اولیه را حدس می‌زنیم. هیستوریسیزم تمایز کلاسیک بین اعتقاد پیدا کردن به یک شیء با شناخت آن شیء را نمی‌پذیرد (در هیچ‌کدام قطع و یقین به واقع نیست) و این سر بردن امکان معرفتی، مشکلات فراوانی به‌بار می‌آورد. اگر راهی برای اینکه یک عقیده، بیشتر یا کمتر از دیگری قابل توجیه باشد، در میان نیست، دیگر عاقلانه نخواهد بود که یکی را و نه دیگری را انتخاب کنیم و این یعنی نیهلیسم. (See: Ibid: ۱۱۳ – ۱۱۶)

در حالی که آنچه واقع است، خلاف این الزامات تاریخی‌نگری است؛ هیچ‌کس معتقد نیست که هر عقیده‌ای هرچه باشد، هم‌وزن سایر عقاید است؛ کسی هم نگفته، راه تمایز بین خوب و بد بسته است.

خود تاریخی‌گرایان هم گرچه از شناخت کلی عقب‌نشینی کرده‌اند، این کار، آنها را به هرج و مرج نکشیده است؛ بلکه هنوز هم مدعی هستند که خوب را از بد و خرافات را از علم تشخیص می‌دهند. آنها هنوز هم معتقد به شناخت نظام‌مند هستند و بر طبق آن عمل می‌کنند.

#### پاسخ به نقد دوم

ممکن است تاریخی‌گرا بگوید اولاً، با تمرکز بر امکان بنیادی همه صور تحقیق، چیزی بیشتر از اظهار یک نتیجه مطلوب به‌دست داده‌ام و آن تعهد به باز بودن راه شناخت و عدم رسیدن به نهایت یک چیز است؛ ثانیاً، گرچه هیچ قالبی از تحقیق، نهایی نیست، این ما را از عاقلانه فکر کردن در دوره‌های موقت باز نمی‌دارد.

#### رد پاسخ

پاسخ این است که این حرف در یک معنا درست است؛ هرگاه چارچوبی به‌واسطه

تجربه پدید آید، این چارچوب برای همه کسانی که در آن افق معنایی قرار دارند، قابل دسترسی می‌شود؛ لکن این انحراف از موضوع است. مسأله این نیست که تاریخی‌نگر، هیچ دسته کاملی از معیارها برای تحقیق را بر نمی‌تابد؛ بلکه مشکل آن است که او که هر دسته‌ای از معیارها - هر چه باشد - را حتی قریب به درستی و صحت نمی‌داند. (Ibid: ۱۱۹) مضافاً بر اینکه تاریخی‌نگر معیار عاقلانه بودن را چه می‌داند؟ از کجا می‌فهمد روشی عاقلانه است یا نه؟ او هیچ معیاری برای خود باقی نگذاشته است. آنها اگر بتوانند یا بخواهند بر طبق اصول نظریه خود عمل کنند، راهی جز کشیده شدن به هرج و مرج و پوچ‌گرایی ندارند. اگر یک اسلوب واقعی، موجب حمایت از نزدیک شدن تحقیق و بینش به ایده‌آل‌های پیشین و کلی گردد، چنین امری در دایره اصول تاریخ‌مند میسر نیست. تحقیق واقعی، در نهان خود یک نحو استعلایی بر اصول ماندگار هیستوریسیزم دارد و به‌همین دلیل است که طرفداران هیستوریسیزم از راه‌های مختلفی درصدد توجیه احکام خود برآمده‌اند؛ مثل گادامر که مرجعیت سنت و معیار زمان را ملاک تشخیص فهم صحیح از فهم اشتباه قرار داده است یا رورتی که به پراگماتیسم پناه برده است.

#### سایر ایرادات اساسی تاریخی‌نگری

ناگفته نماند اشکالات دیگری بر این نظریه وارد شده است؛ از جمله استلزام نسبیت معرفت، عدم دلیل اثباتی بر ادعاهای هیستوریسیزم و اینکه نظریه تاریخی‌نگری، بیشتر اعلامی است تا برهانی. دیگر اینکه آیا قلمرو دخالت موقعیت‌ها، محیط و فرهنگ صرفاً امکانی است یا به حد ضرورت هم می‌رسد و اینکه این دیدگاه به‌آسانی از وجوه ثابت فطرت انسانی چشم پوشیده و معارف ثابت انسان در طول تاریخ را نیز نادیده گرفته است. دیگر اینکه بنابر این نظر باید راه مفاهمه بین انسان‌ها بسته می‌بود و... نگارنده در دو مقاله با عنوان «نسبی‌گرایی در هرمنوتیک فلسفی گادامر» و «گادامر و تاریخ‌مندی فهم» به آن پرداخته است.

### نتیجه

تاکنون مشخص شد که هیستوریسیزم، با اینکه طرفداران فراوانی دارد، بنیان‌های آن سست و اصول آن دچار ناسازگاری است. این نگرش نتوانست انگاره‌ها و اصول به‌شدت محصورکننده خود را در باب شناخت، به‌درستی تبیین و توجیه کند. آیا واقعاً عقل انسانی به آن کلیت و حدت و شدت که آموزه‌های محصورکننده هیستوریسیزم فلسفی مستلزم آن است، الزاماً باید مطابق با تاریخ باشد؟

### منابع و مأخذ

۱. استیس، و.ت. ۱۳۷۰، *فلسفه هگل*، ترجمه حمید عنایت، تهران، امیرکبیر.
۲. پوپر، کارل، ۱۳۵۰، *فقر تاریخی‌گری*، ترجمه احمد آرام، تهران، خوارزمی.
۳. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۹، *جامعه باز و دشمنانش*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی.
۴. Amico, Robert D., ۱۹۸۹, *Historicism And Knowledge*,  
Published in great Britain by Routledge
۵. Crai, Edward, ۱۹۹۸, *Routledge Encyclopedia of  
Philosophy*, Routledg London and New York
۶. Clouser, Roy, ۱۹۹۶, *A Critique of Historcism* , The College  
of New jersey, . Reprinted in *Contemporary Reflections on  
the Philosophy of Herman Dooyeweerd* edited by DFM  
Strauss and EM Botting (Edwin Mellen press.  
۲۰۰۰).available at:www.freewebs.com(۲۰۰۴/۳/۵)
۷. Edwards, Paul, ۱۹۶۷, *The Encyclopedia of Philosophy*,  
Macmillan Publishing Co.and free press New York
۸. Gadamer,Hans - Georg , ۱۹۹۴, *Truth And Method*, Second  
Revisd Edition Translated by Joel Weinsheimer and

- Donald G. Marshal NEW YORK
۹. Hamilton, Paul, ۲۰۰۳, *Historicism*, Published by Routledge, new York Second Edition
۱۰. IGGERS, Georg G., ۲۰۰۳, *Dictionary of The History of ideas*, Volume ۲, Maintained by: the Electronic Text at The University of Virginia Library Available at: [etext.lib.virginia.edu/cgi-local/DHt/dhi-cgipid-dv۲](http://etext.lib.virginia.edu/cgi-local/DHt/dhi-cgipid-dv۲) - ۵۲(۲۰۰۵/۷/۱۲)
۱۱. Page, Carl, ۱۹۹۵, *Philosophical Historicism And the Betrayal of First philosophy*, Pennsylvania State University Press

